



نگاهی به قیام مختار

تهماسب طالبی
دبیر تاریخ-آبیک

سرآغاز

و اسخت به مخاطره افکند» [بروکلمان، ۱۳۶۴: ۱۱۰]. مروان پس از آن که بار دیگر از مردم بیعت گرفت، برای تصرف مملکت از دست رفته همت گماشت و بقیه‌ی شام و مصر را متصرف شد و رسماً جای خاندان معاویه را گرفت.

در این دوران به اصطلاح فترت، سه واقعه ارکان دولت امویان را لرزاند: قیام تواین در کوفه، جنبش مختار در عراق، و شورش عبدالله بن زبیر در حجاز. همچنین «در این سال (۶۴) شیعیان در کوفه به جنبش درآمدند و وعده نهادند که به سال ۶۵، برای حرکت به سوی شام و نیز خونخواهی حسین، در نخیله فراهم آیند و در این باب نامه نوشتند» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۳۱۷۹].

در هر صورت، قیام این گروه صورت گرفت و عبدالله بن زیاد با آنان جنگید. سلیمان بن صرد کشته شد و یارانش فرار کردند و بعداً به مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی پیوستند و به همراه او، به خونخواهی از قاتلان حسین (ع) برخاستند. اما عبدالله بن زبیر از کسانی بود که با یزید بیعت نکرد. بنی امیه او را خطر بزرگی در برابر خویش می‌دید؛ چرا که او مکه را پایگاه خود ساخته بود و از همان ابتدای سلطنت یزید، با او سر ناسازگاری گذاشته بود.

پس از مرگ یزید در سال ۶۴ هجری، پسرش معاویه‌ی دوم به خلافت نشست. او به نکوهش گذشتگان اموی پرداخت، طغیان جدش معاویه علیه خلیفه‌ی برحق، علی (ع) را زشت شمرد و از رفتار ناپسندیده‌ی پدرش در قتل و کشتار خاندان پیامبر و شکستن حرمت مکه ابراز تأسف کرد. او که از شدت اندوه دائم می‌گریست، مدتی بعد استعفا داد. به خانه‌ی خویش رفت و میان مردم نیامد تا بمرد. بعضی کسان گفتند، «زهر به او خورانیدند و برخی دیگر گفتند، ضربتش زدند.» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۳۱۸۵]. پس از درگذشت او، روزگارفتنه آغاز شد [ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۶۴]. و درگیری‌های قومی و نژادی نهفته در میان بنی امیه را بار دیگر از نو احیا کرد.

پس از جنگ‌هایی، در نهایت بنی امیه مروان بن حکم را به خلافت برگزیدند. [حسن، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۹]. در «مرج الرهاط» جنگی با ضحاک بن قیس انجام داد که به کشته شدن او منتهی شد. «فتح مرج الرهاط گرچه از یک طرف باعث استقرار قدرت بنی امیه گردید، از طرف دیگر موجب افزایش عداوت و کینه‌ی قبایل قیس و کلب شد و چنان جنگ‌های خونینی پدید آورد که هستی سیاسی اموی

[بروکلمان، ۱۳۶۴: ۱۰۸]. مدت داعیه‌ی او برای خلافت در حجاز نزدیک نه سال (۷۳-۶۴) بود. او مردی سختگیر و جاه طلب بود و نسبت به بنی هاشم که با وی بیعت نکردند، خشونت ورزید. یعقوبی گوید: «وی با بنی هاشم بنای تعدی گذاشت و دشمنی و کینه‌ورزی با ایشان را آشکار ساخت تا آن‌جا که درود بر محمد را در خطبه‌اش ترک کرد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۰۳].

در فترتی که بعد از مرگ یزید پیش آمد، او هم قلمرو خود را وسعت بخشید و خود را امیر المؤمنین خواند و بخشی از مخالفان بنی امیه در شام، مصر، یمن و کوفه با وی بیعت کردند. لذا ظهور مختار در عراق که از آن صحبت خواهد شد، مانعی برای بسط قدرت وی به شمار می‌آمد و به همین جهت، بر ضد او عمل شد. با روی کار آمدن عبدالملک بن مروان، از قدرت رو به فزونی عبدالله بن زبیر کاسته شد و در جنگ با نیروهای حجاج بن یوسف، عامل حکومت اموی، اطرافیان‌ش پراکنده شدند و خود نیز کشته شد.

مختار

«مختار خود را از هواداران خاندان پیامبر نشان می‌داد. پدرش ابو عبیده‌ی ثقفی بود؛ از سرداران مسلمانان که در واقعه‌ی جنگ پل [جسر] در نبرد با ایرانیان کشته شد. عمویش، سعد بن مسعود که تربیت وی را بر عهده داشت، یک چند در دوره‌ی خلافت علی به حکومت مدائن رسید و هنگامی که او در جنگ خوارج به یاری علی برخاست، مدائن چندی به دست مختار بود» [زرین کوب، ۱۳۳۰: ۹۰].

گویند، هنگامی که امام حسن (ع) از جنگ با معاویه انصراف یافت و وارد مدائن شد و در قصر بیضا جا گرفت، عموی مختار (سعد بن مسعود) عامل مدائن بود و مختار که نوجوانی نو سال بود، به او گفت: «می‌خواهی ثروت و حرمت یابی؟ (سعد) گفت: چگونه؟ گفت: حسن را به بند کن و با تسلیم وی، برای خودت از معاویه امان گیر. سعد بدو گفت: لعنت خدا بر تو باد! پسر دختر پیامبر خدا را بگیرم و به بند کنم؟ چه بدمردی هستی!!» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۲۷۱۴].

این امر بعدها یکی از بهانه‌هایی شد که شیعه پس از آن، همواره مختار را به واسطه‌ی آن مورد نکوهش قرار می‌داد؛ هر چند شاید این مطلب را در صورت درستی بتوان به حساب ناپختگی وی گذاشت، ولی در هر حال، خود این موضوع حتی بعداً شک و تردیدهایی در انگیزه‌ی قیام مختار پدید آورد. مختار در ایام خلافت بنی امیه به آنان روی سازگاری نشان نداد. وقتی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد تا مقدمه‌ی خلافت را برای امام حسین (ع) آماده سازد، «مسلم ابتدا در خانه‌ی مختار منزل اختیار کرد و از شنیدن خطبه‌ی تهدید آمیز عبدالله بن زیاد بود که مسلم بن عقیل از خانه‌ی مختار خارج شد و به منزل هانی بن عروه رفت» [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۱۴ و ۱۱۸].

این که چرا مسلم خانه‌ی مختار را ترک کرد، به درستی شاید نتوان به آن پاسخ گفت. به هر صورت، مختار و کنار نیامدنش با بنی امیه، باعث دستگیری و زندانی شدنش شد. او در واقعه‌ی کربلا نیز در بند بود. پس از آن بود که مختار با شفاعت عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد. [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۴]. مختار، پس از آزادی از زندان، به عبدالله بن زبیر پیوست. پس از مدتی به طائف، زادگاهش بازگشت. اما یک سال پیش در آن‌جا نماند و باز به این زبیر پیوست. در واقعه‌ی حصار مکه که به سال ۶۴ رخ داد. نیز با او یاری کرد، اما چندی بعد باز از این زبیر کناره گرفت و به کوفه رفت و در صدد اجرای طرح تازه‌ای برآمد.

شیوه‌های تبلیغ

مهم‌ترین جنبش ضد اموی پس از عاشورای حسینی را مختار بر پا کرد. او برای شروع دعوت و حرکت خود، باید به اهرم‌های قوی متوسل می‌شد تا بتواند در آن ایام بحران آمیز روزگار، به مقاصد خویش نائل آید. آنچه بیش از همه توجه مختار را برای پیشبرد هدفش به سوی خویش جلب کرد، تأسی به خاندان رسالت و استفاده از موالی در قیامش بود؛ هر چند ترفندهای شخصی او را نیز در این راه نمی‌توان نادیده گرفت. آنچه بعدها باعث اعتراض مخالفان مختار شد و اشراف کوفه را از او رنجاند،



وجود موالی در میان لشکریان او بود. تعداد موالی در لشکریان مختار چنان فزونی گرفته بود که می توان خروج وی را، جنبشی علیه اعراب عراق تلقی کرد. [کمبریج، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۷].

شهر کوفه که توسط مختار به عنوان مرکز قیام برگزیده شد، از مراکز عمده ی ایرانیان و شیعیان علی محسوب می شد که با بنی امیه عداوت داشتند. این شهر مرکز خلافت علی بود و از این رو عده ی بسیاری از پیروان و هواخواهان او در آن مسکن گزیده بودند. عده ای از اسواران و مرزبانان ایرانی نیز از بازماندگان شهنشاهی ایران، پس از شکست قادسیه در این شهر باقی بودند. اینان دیلمی هایی بودند که در سپاه ایران خدمت می کردند و بعد از جنگ قادسیه اسلام آورده بودند و در کوفه جای داشتند [بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱].

درباره ی شیعه گری و عشق به اهل بیت در کوفه باید نگاهی مختصر به گذشته ی این شهر آن جا که در «سقیفه ی بنی ساعده»، جریان تاریخ با خانه نشینی علی رنگ و بوی دیگری گرفت و عدالت خواهی و آزادی انسان ها از خط و مرز درست خود به دور افتاد. در این زمان، سلمان فارسی احساس کرد، آنچه در حال رخ دادن است، جهانگیری و بازگشت به گذشته است؛ گذشته ای که او رنج و محنت

آن را هیچ گاه نمی توانست فراموش کند. سلمان راهی مدائن شد و از طریق هم وطنان خویش و نیز قبیله ی مهران که از یمن کوچ کرده بودند، پیام خویش (یعنی اسلام ناب محمدی) را که اکنون در چهره ی خاموش علی (ع) مجسم بود، ابلاغ کرد. تفسیر تازه ی سلمان (سلمانی که شهرت راستگو بودن و یار پیامبر بودن را داشت) از رویدادهای پس از مرگ پیامبر به سرعت گسترش یافت و در میان الحمراء یمن نیز انعکاسی عمیق یافت و به موجی تبدیل شد که به زودی در رویدادهای تاریخی بعدی خود را نشان داد و زمینه ای مساعد را برای گرایش به علی (ع) و پذیرش سبک و سیاق او در سراسر منطقه ی بین النهرین و به ویژه بصره و کوفه فراهم آورد.

بدین گونه، انتخاب کوفه می توانست محلی مناسب برای قیام باشد. اما این موالی که در کوفه بودند و هسته ی اصلی قیام مختار را تشکیل می دادند و تعداد ایشان در کوفه

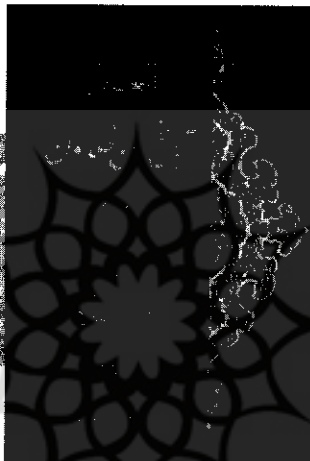
بیست هزار نفر و بلکه بیش تر به نظر می رسید، با رغبت به حرکت مختار پیوستند [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۳].

درباره ی علت پیوستن آنان به مختار می توان گفت، آنان که به خاطر برابری و برادری و گرفتن حق و حقوق مساوی به اسلام گردن نهاده بودند، در عمل با اجحاف و ظلم و ستم بنی امیه مواجه شده بودند. امویان با تأسیس ملک و منحصر کردن همه ی مناصب و مقامات عالی حکومتی به خود، در حقیقت نوعی اشرافیت (اریستوکراسی) عرب را به زبان اقوام تابع خویش پدیدار ساختند. [ورداسی، ۱۳۵۷: ۱۱۲]. آنان اسلام را وسیله و پوششی برای غارت مردم و گرفتن باج و خراج قرار دادند، بر زبان و ملیت عربی به عنوان قوم برگزیده و زبان خداوند تأکید می ورزیدند، ایرانیان و سایر ملل را برده ی خویش تلقی می کردند و سخت ترین رفتار را در مورد آنان روا می داشتند [افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۱۱۸].

سرگذشت موالی طی حکومت معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید، چیزی جز تحمل ظلم و فشار نبود. معاویه می خواست عده ی بسیاری از آن ها را هلاک سازد، ولی احنف بن قیس او را از آن کار باز داشت. والیان اموی هم که به

عراق می آمدند، آن ها را از عطا و مستمری محروم می کردند. «چنان که کاری نیز به آنان رجوع نمی کردند، با آن ها در یک صف راه نمی رفتند و بر یک خوان نمی نشستند، در جنگ آن ها را در شمار سواران راه نمی دادند، پیاده شان به جنگ می بردند و غالباً از آنچه رزق و عطای جنگجویان بود نیز بهره نمی دادند. جنگ را کار خویش می پنداشتند و گمان می کردند، موالی برای کارهای پست آفریده شده اند [امین، ۱۳۳۷: ۴۳].

اما مختار این موالی را نواخت و آنان را همچون اعراب بر اسبان نشانند و در عطای فیء با اعراب انباز کرد و بسا که وقتی می دید، اشراف و سادات خدعه می کنند و به دشمن می پیوندند، اموال آن ها را به موالی آن ها می بخشید و در واقع در جنگ با اهل شام، چنان که سرداروی، ابراهیم مالک بن اشتر می گفت، این موالی را که به قول وی اولاد اسواران و مرزبانان ایرانند، از هر لشکری آماده تر و آگاه تر



می دانست [زرین کوب، ۶۳: ۳۵۷].

درباره‌ی این که در گسترده شدن دعوت مختار، عشق به ولایت و خاندان رسالت نیز نهفته بود، شکی نیست؛ چرا که اصلاً وی قیام خود را به عنوان یک فرد شیعی آغاز کرده بود. لذا مراتب اعتقاد مختار به این تکیه گاه، مهم به نظر می‌رسد [کمبریج، ۱۳۷۷: ۱۳۴]. گویند مختار خود را وزیر و ناصر و یاور اهل بیت پیغمبر می‌خواند. یک روز که وی در کوفه همراه مغیره بن شعبه می‌رفت، مغیره وقتی انبوه جمعیت مردم را سر راه دید، گفت: من سخنی می‌شناسم که با آن می‌توان همه‌ی مردم، خاصه عجم را هم دست و همراه کرد. مختار پرسید: آن سخن چیست؟ گفت: کمک به اهل بیت و خونخواهی آن‌ها مختار از آن پس سعی کرد، از این وسیله برای ارضای میل ریاست طلبی و قدرت خواهی خویش استفاده کند. از این جهت، بعد از آن تلاش کرد تا در خدمت ابن زبیر، والی عراق، وارد شود و نشر خود را پیشاپیش نهضت شیعه و بقایای توابین کوفه قرارداد [زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۱].

درباره‌ی شخص امام سجاد (ع) و این که آیا ایشان اقدام مختار را می‌پذیرفتند، منابع متفق القول نیستند. ابن خلدون می‌نویسد: «مختار نامه‌ای به علی بن الحسین سجاد نوشت. می‌خواست با او بیعت کند و او را به پیشوایی خود برگزیند و به نام او دعوت نماید و مالی بسیار برایش فرستاد. ولی علی بن الحسین آن مال را نپذیرفت و به نامه‌ی او جواب نداد و او را در مسجد پیامبر در برابر مردم سب کرد» [ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۰]. و چون مختار از علی بن الحسین مأیوس شد، به عم او محمد بن حنفیه پناه برد و از او نیز آن طلبید که از امام سجاد طلبیده بود. امام سجاد به او نیز اشاره کرد که خواست‌های مختار را اجابت نکند، زیرا این سخنان که می‌گوید، تنها برای جلب قلوب مردم است.

اگر به گفته‌های ابن خلدون استناد کنیم، باید بگوییم، علت دوری گزیدن امام سجاد از مختار، عدم صداقت او در دعوتش بوده است. به عبارت دیگر، امام حرکت مختار را نوعی حرکت به منظور رسیدن به امیال شخصی تلقی می‌کرده است. یعقوبی می‌گوید: «مختار، سربریده عبیدالله بن زیاد را با مردی از قوم خود نزد امام سجاد به مدینه فرستاد. فرستاده‌ی مختار در جمعی که اهل بیت و دوستان امام سجاد و خود ایشان هم حضور داشتند، بانگ

برآورد: ای اهل بیت نبوت، منم فرستاده‌ی مختار بن ابی عبیده و همراه من است، سر عبیدالله بن زیاد، و آن گاه سر را بیرون آورد و چون امام چهارم آن سر را دید، گفت: «خدای او را به آتش کشاند و آن گاه امر به دادن اطعام و شادی داد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۰۳].

در این که امام سجاد (ع) از قتل قاتلان امام حسین (ع) خوشنود می‌شدند، نمی‌توان تردید داشت، اما این که آیا این امر می‌توانست تأییدی بر راست بودن و صداقت مختار در دعوتش باشد، باید احتیاط کرد. عادل ادیب گوید، وقتی محمد بن حنفیه با فرستاده‌ی مختار ثقفی نزد امام آمد تا در باب قیام مختار با او مشاوره کند، امام با سخنی کلی که فقط به مختار اختصاص نداشت، تقاضای محمد حنفیه را پذیرفت. سخنان او شامل همه‌ی مسلمانان و به گونه‌ای بود که مردم را و او می‌داشت، رویاروی ستم بنی‌امیه و زمامداران منحرف آن بایستند. [ادیب، ۱۳۶۶: ۱۵۸].

به نظر برخی، تأیید محمد بن حنفیه کار مختار را، نبایست از روی درستی تلقی کرد. استاد زرین کوب می‌نویسد: «مختار نزد خاندان رسول چندان مورد اعتماد نبود. علی بن حسین او را لعن کرد و رضا نداد که به اسم او دعوت کند. محمد حنفیه هم از دعاوی او بیمناک و پشیمان گشت، اما از بیم آن که تنها بماند و به دست ابن زبیر گرفتار شود، از طرد و لعن او که بدان مصمم گشته بود، خودداری کرد» [زرین کوب، ۱۳۳۰: ۸۸].

بروکلیمان معتقد است، محمد بن حنفیه فرزند زهرا (س) و از نسل پیغمبر نبود و حق ادعای جانشینی وی را نداشت. بر این اساس، مختار باید از شگردها و هوش خود برای پیش بردن هدفش استفاده می‌کرد [بروکلیمان، ۱۳۶۴: ۴۱].

از سوی دیگر هم می‌توان گفت، محمد بن حنفیه اطمینان قطعی به کوشش مختار نداشت، زیرا به مردم کوفه که پیش از آن از یاری پدر و برادرانش دریغ کرده بودند، اعتماد نداشت. بروکلیمان همچنین می‌گوید، مختار در دعوتش بر شگردهای خود بیش‌تر تکیه ورزیده بود. بدین معنی که ضمن بیاناتی مسجع و مقفی که به سبک قرآن تأکید شده بود، ادعا داشت که آن‌ها از سوی جبرئیل بروی نازل شده‌اند [پشین، ۲۱۱].

او به مردم وعده‌ی قطعی می‌داد که شخصی به اسم مهدی ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد

نمود. سیوطی، در «تاریخ الخلفاء»، مختار را فردی دروغ گو دانسته است که مدعی نبوت بود^(۳) [سیوطی، ۱۳۷۸: ۲۱۴]. مختار به احنف در نامه‌هایی نوشت که شنیده‌ام، مرا دروغ زن شمردید. پیش از من همه‌ی پیغمبران را دروغ زن خواندند و من از آن‌ها بهتر نیستم [زرین کوب، ۱۳۳۰: ۸۹].

علاوه بر مطالبی که ارائه شد، برخی بر آنند که مختار طی مدتی که بر مسند بود، سعی می‌کرد اعمال و کارهای خویش را به نوعی معجزه آمیز جلوه دهد. مثلاً گفته شده است که او به یاران خودش در نبرد اظهار می‌داشت، فتح نهایی برای آنان است و حتی در صورت ضرورت، فرشتگان خداوند به صورت کبوتران به یاری آن‌ها خواهند آمد. گویند این کبوتران را هم خودش پنهانی به سرداران خویش می‌داد و می‌سپرد، وقتی هنگام جنگ حس می‌کنند که نزدیک است مغلوب آیند، آن‌ها را رها کنند [زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۱].

همچنین گفته شده است، مختار پس از پایان جنگ با مردم کوفه، ابراهیم ابن مالک اشتر را برای جنگ با ابن زبیر روانه کرد. مختار هنگام مشایعت آنان، کرسی «صندلی» زرین به او داد و پیروانش را گفت: این کرسی سبب پیروزی شما می‌شود. آن را گرامی دارید و محترم شمارید که در میان شما چنان است که تابوت در میان بنی اسرائیل^(۴) [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۲۶].

از آنچه گفته شد شاید بتوان نتیجه گرفت، مختار برای استحکام دعوتش و پیشبرد آن، به هر چیز که لازم می‌دید، متوسل می‌شد. اما در این میان، این که او ادعای پیامبری می‌کرده است را به سختی می‌توان پذیرفت.

آغاز قیام

همان‌طور که گفتیم، مختار پس از آن که از زندان اموی خلاص شد، روانه‌ی حجاز شد و پس از چندی دوباره به کوفه آمد و دعوت خویش را آغاز کرد. او از قیام توابعین مطلع بود و حتی قبل از آن با عده‌ای از رهبران آن به هنگامی که در زندان بود، مکاتبه داشت؛ چنان‌که به آنان می‌نوشت، «قاتل الجبارین والمنتقم من الاعداء» است و آنان را به کتاب خدا، سنت پیامبر، طلب خون اهل بیت و «الدفع عن الضعفاء و جهد المحلین» دعوت می‌کرد [ابن مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۱۳]. از ایشان می‌خواست به

دور او گرد آیند تا به هدف‌های فوق برسند. به هر نحو مشخص است که توابعین گرد مختار را به عنوان هسته‌ی اولیه‌ی قیام گرفتند و او کم‌کم توانست با شعارهایی نظیر دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله و گرفتن انتقام اهل بیت، شیعیان را به طرفداری از خود جلب کند. به علاوه، با بیان وعده‌ی دفاع از ضعیفان و جهاد با محلین (آنان که حرام خدا را حلال نموده‌اند)، عده‌ی زیادی از اقوام غیر عرب را که در رأس آن‌ها موالی بودند، وارد هسته‌ی قدرت خویش سازد. اما قبل از همه، دغدغه‌ی تسلط بر کوفه ذهن مختار را به خود مشغول کرده بود. او برای شروع حرکتش به پایگاهی نیاز داشت و کوفه به دلایلی که قبلاً گفته شد (از جمله دارا بودن شیعیان، وجود موالی و ایرانیان، و...)، بهترین گزینه می‌توانست باشد.

پس از شروع کار تبلیغش در کوفه خود را فرستاده‌ی محمد بن حنفیه معرفی کرد که به او دستور داده است، کسان را به امامت او دعوت کند؛ زیرا او بعد از پدرش امام است.

مختار همچنین می‌گفت که محمد بن حنفیه و صلی علی بن ابی طالب است و او عامل محمد بن حنفیه به شمار می‌رود. این عقاید بعدها موجب پدید آمدن فرقه کیسانیه^(۵) هم شد [حسن، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶۰]. گویند پس از این که مختار ادعای داعی‌گری از سوی محمد بن حنفیه را عنوان کرد، جمعی او را تصدیق کردند و عده‌ای بر آن شدند، برای رسیدن به صدق مطلب، به نزد محمد بن حنفیه روند و چون نزد او رفتند و از او پرسیدند، وی پاسخ داد: «چه قدر دوست داریم، کسی را که خون را بخواد و حق ما را بگیرد و دشمن ما را بکشد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۱۰].

ابن اثیر می‌نویسد، برای مختار، رفتن آن‌ها نزد محمد بن حنفیه و پرسش از دعوت مختار، بسی ناگوار بود؛ چرا که می‌ترسید پس از بازگشت، شیعیان را ناامید کنند و از متابعت وی باز دارند. [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۹۶].

با توجه به جواب ابن حنفیه [بنا به اظهار یعقوبی] متوجه می‌شویم، او اسمی از فردی نبرد، یا این که از ترس تهدیدات ابن زبیر، نمی‌خواست مختار را تأیید (به‌طور علنی) کند، و یا این که واقعاً در صدد نبود با تأیید قطعی مختار، دست او را برای انجام هر کاری باز بگذارد. از سوی دیگر، شک مختار درباره‌ی این که مبدا محمد بن حنفیه پاسخ رد (مبنی بر این که مختار نماینده‌ی او نیست) دهد هم می‌تواند مؤید این نظر باشد که شاید مختار بدون

اطلاع دقیق و درست محمد بن حنفیه دست به چنین حرکتی زده است. در هر حال، کسانی که برای پرسش از صدق گفتار مختار نزد محمد بن حنفیه رفته بودند، پس از بازگشت حرکت مختار را پذیرفتند و از آن زمان اندک اندک به طرفداران مختار در کوفه افزوده شد. با افزایش پیروان مختار، عده‌ای از یاران و اصحابش وی را متوجه ابراهیم بن مالک اشتر کردند و بودن او را در کنار مختار، بزرگ‌ترین نقطه‌ی قوت برای قیامش دانستند. شجاعت، صداقت، پایگاه اجتماعی معتبر و بالاتر از همه، پسر بهترین سردار، علی (ع)، بودن می‌توانست از انگیزه‌های ابراهیم باشد.

به هر صورت، ابراهیم به صف مختار پیوست. بنا به گفته‌ی دینوری، مختار خود نامه‌ای را که دارای مهر بود، با جمعی به نزد ابراهیم برد و اظهار داشت (جمع را گواه گرفت)، نامه از سوی محمد بن حنفیه برای ابراهیم است که از او می‌خواهد، در خدمت هدف‌های مختار که انتقام از قاتلان حسین و... است، باشد [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۳]. دینوری همچنین در صحت این نامه شک می‌کند و با تکیه به اظهار راوی اش شعبی می‌گوید، به نظر می‌رسید که باید آن نامه را شب پیش با سرب مهر کرده باشند، چون درخشندگی آن تازه به نظر می‌رسید. پس از پیوستن ابراهیم به مختار و شدت گرفتن دعوت او، نگرانی‌هایی برای عامل عبدالله بن زبیر در کوفه، یعنی عبدالله بن مطیع پدید آمد. رفت و آمدهای مکرر میان مختار و یارانش می‌توانست این نگرانی‌ها را تشدید کند. برخورد مختار و یاران او با عبدالله بن مطیع در نهایت به تسلط مختار بر کوفه منجر شد. پس از درگیری‌هایی میان طرفداران مختار تحت فرماندهی ابراهیم اشتر، عده‌ای از مخالفان کشته شدند و در نهایت، عبدالله بن مطیع به قصر حکومتی و یا به گفته‌ی طبری، به خانه‌ی ابوموسی پناهنده شد و یاران او درها را گشودند و گفتند: ای پسر اشتر، در امانیم؟ گفت: آری شما در امانید. پس بیرون آمدند و بیعت کردند. [طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۳۱۶].

مختار صد هزار درهم به ابن مطیع داد و به او گفت، با این پول خود را مجهز کن و راه خود را در پیش گیر. پس از آن، بزرگان قوم برای بیعت نزد مختار آمدند و با او بر سر کتاب خدا و سنت پیامبر و خونخواهی اهل بیت و نبرد منحرفان و دفاع از ضعیفان بیعت کردند [پیشین، ص ۳۳۱۷، و ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۶]. اقدام بعدی

مختار نیکی به یاران و همراهانش بود. او موجودی بیت المال کوفه را که بالغ بر نه میلیون درهم بود، ضبط کرد بخشی از آن را میان افرادش که هنگام محاصره‌ی قصر ابن مطیع حضور داشتند، و در حدود ۳۸۰۰ نفر بودند، تقسیم کرد و به هر نفر پانصد درهم داد. بقیه را نیز میان سایر افراد که بعد از اتمام محاصره به لشکر او پیوسته بودند، از قرار هر نفر ۲۰۰ درهم توزیع نمود. [اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۲۹]. آن‌گاه برای ارمنیه، آذربایجان، حلوان، موصل و مدائن حاکمانی تعیین و گسیل داشت [قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۰۱].

گویند، مختار شریح را نیز به قضاوت کوفه تعیین کرد، ولی شیعیان بر او ایراد گرفتند که شریح به زیان حجرین عدی شهادت داده و نامه‌ی هانی بن عروه را به قومش نرسانیده و چون طرفدار عثمان بوده است، علی (ع) او را از قضاوت عزل کرد. شریح وقتی این سخنان را شنید، خود را به بیماری زد و از پذیرش مسند قضاوت سرباز زد و مختار، عبدالله بن عتبّه بن مسعود را به جای او گماشت [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۷، و طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۳۲۸]. انتقام از قاتلان حسین (ع)، از دیگر اقدامات مختار طی دوران زمامداری اش بود که در منابع این دوران، به طور مفصل به اسم و نام افراد اشاره شده است؛ چنان‌که نوشته‌اند، تنها در یک جا ۲۴۸ تن را که در قتل حسین و یاران او شریک بودند، طعمه‌ی کیفر ساختند [شهیدی، ۱۳۶۵: ۱۹۳]. سختگیری مختار در انتقام از قاتلان حسین (ع) که در کوفه صورت گرفت، شامل قتل، اسارت، مصادره‌ی اموال و تخریب منازل آنان بوده است. مختار، ابو عمره کیسان را به سرپرستی شرطه گماشت و به او دستور داد، هزار کارگر با بیل و کلنگ فراهم آورد و منازل کسانی را که به جنگ امام حسین (ع) رفته بودند، با خاک یکسان کند. ابو عمره به خانه‌های ایشان وارد بود و شروع به گردش در کوفه کرد و خانه‌های آن‌ها را در یک لحظه ویران می‌کرد. هر کس را هم بیرون می‌آمد، می‌کشت و اموال و مستمری او را به یکی از ایرانیان که در خدمت مختار بودند، می‌بخشید [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۷].

طغیان داخلی

سختگیری‌های مختار در قصاص و تعقیب قاتلان حسین بن علی (ع) و نیز دل‌نگرانی‌های اشراف کوفه از

[طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۳۳۰].

قبایل عرب مصمم برای جنگ با مختار، در نهایت در سه نقطه جمع شدند. مختار با کمک قبیل‌های حمد و ایرانیانی که او را همراهی می‌کردند، آماده‌ی نبرد با مخالفان داخلی شد؛ مخالفانی که به شدت منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی تبعیض آمیزشان دچار خدشه شده بود. هم اینان و عاملان اینان بودند که بعدها، پس از مرگ مختار سعی کردند، در انگیزه‌ی قیام او تا آن‌جا که می‌توانند، دست برند و آن‌را به ضرر او و نفع خویش تعبیر و تفسیر کنند. در هر حال، مختار با آنان به نبرد برخاست و آنان را در هم شکست و متعاقب آن، پیمان شکنان کوفه به شدت از طرف مختار تحت تعقیب قرار گرفتند. بزرگان ایشان پیوسته به بصره می‌گریختند، آن‌چنان که ۱۰ هزار تن در بصره جمع شدند و شروع به تحریک مصعب بن زبیر (عامل عبدالله بن زبیر در بصره) برای حمله به مختار کردند.

سرانجام

مدتی پس از آغاز قیام مختار، مروان بن حکم سپاهی را برای نبرد به عراق اعزام داشت که هدف این سپاه، پایان دادن به قیام توابین و نیز نبرد بازخرین حارث در «قریسا» بود که عامل عبدالله بن زبیر به شمار می‌آمد. رهبر این سپاه، عبیدالله بن زیاد بود. با مرگ مروان، عبدالملک به جای وی نشست و عبیدالله در مقام و تعقیب هدف‌هایش ابقا شد. وی روی به جانب موصل کرد. عامل مختار، عبدالرحمن بن سعید بن قیس در موصل بود که با شنیدن خبر آمدن عبیدالله، به تکریت رفت و به مختار جریان‌ات را گزارش داد. مختار نیز یزید بن انس الاسدی را با سه هزار سپاهی به موصل فرستاد. یزید بن انس ابتدا به مداین رفت. ابن زیاد نیز ربیعہ بن مخارق را با سه هزار سپاهی به مصاف یزید بن انس گسیل داشت. آن دو در باقلی (بابل) با یکدیگر مواجه گشتند و در نهایت، شامیان منهزم شدند. [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۸۷] و ربیعہ به قتل رسید. ولی با رسیدن کمک به شامیان، فراریان دوباره گرد آمدند و نبرد مجدداً آغاز گشت. از قضا، یزید بن انس که از قبل دچار بیماری بود، فوت نمود و جانشین او سپاه را به عقب باز گردانید. همان طوری که قبلاً گفتیم، چون این خبر به گوش کوفیان ناراضی رسید، شروع به پراکندن اخبار ناامیدکننده از میدان جنگ علیه مختار کردند. در همین احوال بود که مختار

خیزش موالی و ایرانیان در سپاه مختار، نمی‌توانست ضریب امنیتی مناسبی برای حکومت مختار باشد. نگهبانان شخصی مختار، از میان حمراء برگزیده شده بودند و فرماندهی ایشان نیز به یکی از آن‌ها سپرده شده بود؛ در حالی که آنان تا قبل از آن، چنین پایگاهی نداشتند. تا قبل از مختار، سلاح آنان در جنگ منحصر به یک چوبدستی بود، پیاده در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و از غنائم جنگی سهمی نمی‌بردند. اما حالا مختار آنان را بر مرکب می‌نشاند و به سلاح تجهیزشان می‌کرد. وی نه تنها موالی را در اموال «فیء» سهم کرده بود، بلکه به آنان وعده داده بود که اموال اعیان و اشراف عرب نیز به مرور به آنان تعلق خواهد گرفت. چنین بساط و سیستمی که مختار در حال طرح آن بود، نمی‌توانست برای بزرگان کوفه که به سیستم تبعیض آمیز و تفاخر طبقاتی عادت کرده بودند، خوشایند باشد. پس به هر در و دیواری می‌زدند تا خویش را از این ورطه خلاصی دهند. [پیشین، ص ۳۳۹].

وجود موالی در اردوهای نظامی مختار کاملاً مشهود بود. وقتی که ابراهیم بن مالک، سردار مختار، برای نبرد با مخالفان شامی او در برابر آنان اردو زده بود، سرداری از شامیان که برای مذاکره به اردوی ابراهیم می‌رفت، از جایی که داخل اردو شد تا جایی که نزد سردار اردو (ابراهیم) رسید، یک کلمه عربی از زبان سپاهیان نشنید. وقتی ابراهیم را ملامت کردند که پیش دلاوران حجاز و شام، از این مشت‌عجم چه ساخته است، وی با لحنی که از اطمینان و رضایت مشحون بود، گفت که هیچ‌کس در نبرد شامی‌ها از این قوم که با من هستند، آزموده‌تر نیست. اینان فرزندان اسواران و مرزبانان فارسند و من خود نیز جنگ آزموده و معرکه دیده‌ام. پیروزی هم با خداست، پس چه جای ترس است؟

اولین حرکت اعتراض آمیز را بزرگان کوفه آغاز کردند. آنان حتی فوت یزید بن انس، سردار مختار را به هنگام نبرد در مقابل سپاه اعزامی شامی، از عمد «کشته شدن» جلوه دادند تا بدین ترتیب، روحیه‌ی ناامیدی و یأس را در کوفه حاکم سازند. نغمه‌های اعتراض به مختار با عقب نشینی تاکتیکی سپاه او آغاز شده بود. کار به آن‌جا رسید که بزرگان عرب به مختار پیام فرستادند، ما را از برکشیدن موالی آزار رسانیدی و آن‌ها را بر خلاف رسم، بر چهار پایان نشاندی و از غنائم جنگی که حق ماست، به آن‌ها نصیب دادی

بن اشعث که از سران فراری کوفه و از مخالفان سر سخت مختار بود، این نامه را به مهلب رساند و با او به بصره بازگشت.

پس از آن، سپاه بصره به رهبری مصعب بن زبیر به همراه فراریان کوفه و سران ایشان برای نبرد با مختار روانه شدند. مختار پس از اطلاع از حرکت سپاه دشمن، أحمربن سلیط (شمیط) را با ۶۰ هزار نفر سپاه به مقابله با دشمن فرستاد.

به گفته ی دینوری، شمر بن ذی الجوشن که در راه فرار به بصره بود و از مدتی قبل متواری بود، به دست یاران أحمربن اسیر و کشته شد. مصعب به اتفاق مهلب و سپاه تحت فرمانش به سوی مذار حرکت کرد. طرفین در آن جا صفوف خود را آراستند و جنگ را آغاز کردند. طی این نبرد، یاران مختار با وجود شجاعت و ضمن دادن تلفات زیاد، باز به فرار نهادند و به جانب کوفه عقب نشستند. مصعب بن زبیر هم از تمام جوانب مختار را محاصره کرد. در نبردی دیگر، مختار تعداد زیادی از یاران مختار کشته شدند و مختار به کوفه گریخت و در کاخ حکومتی متحصن شد. چون کاربر محصورین و مختار سخت شد، وی پیشنهاد کرد که به دشمن حمله کنند تا کشته شوند، اما یاران وی اظهار عجز نمودند و اطاعت نکردند [طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۴۱۰].

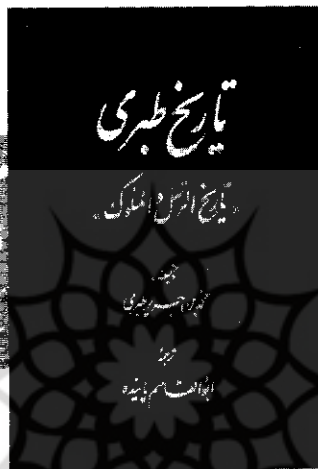
مختار از شدت محاصره سخت پریشان شد و به سائب بن مالک که دختر ابوموسی اشعری را به زنی داشت و از خواص او بود، گفت: ای شیخ اکنون بیا برای دفاع از شرف و نسب خود، نه برای دین، از حصار بیرون آییم و جنگ کنیم. سائب انالله و انا الیه راجعون گفت و به مختار پاسخ داد: مردم چنین می پندارند که قیام تو برای دین است. مختار به سائب جواب داد: «نه، به جان خودم سوگند، فقط برای طلب دنیا بود؛ زیرا دیدم عبدالملک بن مروان بر شام، عبدالله بن زبیر بر حجاز، مصعب بر بصره، نجره حروری بر عروص (بحرین/یمامه) و عبدالله بن خازم بر خراسان پیروز شده اند و من از هیچ یک کم تر نبودم، اما نمی توانستم به مقصود خود دست یابم، مگر با دعوت مردم به خونخواهی امام حسین» [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۵۱؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۴۱۰؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۶: ۱۷۴؛ و ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۴۹]

برای از بین بردن توطئه ی شایعات مخالفان) ابراهیم بن مالک را با هفت هزار سپاهی برای کمک به نیروهای

بازمانده ی یزید بن انس روانه کرد. و باز همان گونه که ذکر کردیم، در این احوال بود که کوفیان پیمان شکن که از سلطه ی مختار و تسلط موالی به تنگ آمده بودند، با شنیدن خبر نزدیکی سپاه شام گستاخ تر شدند و قیامی را علیه او سامان دادند.

ابراهیم بن مالک اشتر که روانه ی نبرد با شامیان بود، با دریافت خبر شورش کوفیان به کمک مختار شتافت و شورشیان را سرکوب کرد. پس از سرکوب قیام کوفه، ابراهیم بن مالک اشتر به سوی سپاه شام به رهبری عبیدالله بن زیاد شتافت. دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند و در نهایت، سپاه شام منهزم شد. عبدالله بن زیاد به همراه عده ای دیگر از سران موالی به قتل رسیدند. در این نبرد، موالی وفاداری خود را نسبت به فرمانده خود کاملاً به اثبات رساندند.

از سوی دیگر، مخالفان مختار از کوفه روانه ی دستگاه زبیریان شدند. این سیل مخالفان به همراه رنجشی که عبدالله بن زبیر از مختار داشت، می توانست در کنار هم کارساز باشد. علت رنجش ابن زبیر از مختار چه بود؟ گفته می شود که مختار به عبدالله بن زبیر تعهد داده بود که با رأی او مخالفت نرزد و از فرمانش سر بر نتابد [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۷]. و گویا اعلام استقلال مختار از ابن زبیر و اخراج حاکم وی (عبدالله بن مطیع)، باعث رنجش شدید ابن زبیر از مختار شده بود. ابن زبیر درصدد بود که کل حجاز و عراق را به زیر سیطره کشد و آن گاه به سراغ حذف شامیان پیش رود و ظهور مختار در واقع نوعی تجزیه طلبی در قلمروی او به حساب می آمد. به هر حال، مصعب بن زبیر که اینک توسط مخالفان فراری مختار که از کوفه آمده بودند، تحت فشار بود و هم این که مشاهده می کرد، اعراب کوفه به شدت بر ناپودی مختار اصرار دارند، بهترین فرصت را برای حمله به مختار یافت. پس ضمن رایزنی با مخالفان و دیگران، به مهلب بن ابی صفیره در کرمان که با خوارج در جنگ بود، نامه ای نوشت و از او خواست که جنگ را متوقف کند و به سوی بصره حرکت کند. محمد



پس از آن، مختار به جنگ پرداخت تا کشته شد. مصعب به هفت هزار مردی که با مختار بودند و در قصر پناهنده شده بودند، پناه داد. ولی وقتی آنان تسلیم شدند، همه را از دم شمشیر گذرانید. اسماء، دختر نعمان بن بشیر، وقتی به پرسش مصعب درباره‌ی این که مختار چگونه فردی بود، پاسخ داد که او «پرهیزگار بود و روزه دار»، به فرمان مصعب کشته شد. گویند او اولین زنی بود که او را با دست بسته گردن زدند [یعقوبی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۰۹]. این کار ناپسند مصعب باعث شد تا مورد سرزنش و انتقادات شدید قرار گیرد. ابراهیم بن مالک اشتر که طی این حوادث به عنوان فرماندار مختار در جزیره بود، پس از اطلاع از مرگ مختار، به مصعب نامه نوشت و از او امان خواست. مصعب برای او نوشت که به کوفه آید. ابراهیم به کوفه بازگشت و با مصعب بیعت کرد.

منابع

۱. حسین، طه. علی و دو فرزند بزرگوارش. ج ۲. ترجمه‌ی احمد آرام. انتشارات علمی. چاپ دوم. ۱۳۶۳.
۲. بیات، عزیزالله. از عرب تا دیالمه. انتشارات گنجینه. ۱۳۶۳.
۳. طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ج ۷. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۲.
۴. ابن طفطقی، محمد بن علی بن طباطبا. تاریخ فخری. ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۷.
۵. حسن، ابراهیم حسن. تاریخ سیاسی اسلام. ج ۲. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. سازمان انتشارات جاویدان. ۱۳۷۱.
۶. بروکلمان، کارل. تاریخ ملل و دول اسلامی. ترجمه‌ی هادی جزایری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۶۴.
۷. فیاض. علی اکبر. تاریخ اسلام. ص ۱۵. انتشارات دانشگاه تهران. سال ۱۳۷۲.
۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ج ۲. ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۶.
۹. زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران. ۱۳۳۰.
۱۰. ابن اثیر، عزالدین. الکامل. ج ۵. ترجمه‌ی عباس خلیلی. انتشارات علمی. ۱۳۷۱.
۱۱. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد. ج ۲. تاریخ ابن خلدون. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی. مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴.
۱۲. کمبریج. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه. ج ۴. دانشگاه

- کمبریج. گردآورنده: حسن انوشه. امیرکبیر. ۱۳۶۳.
۱۳. بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش. انتشارات سروش. ۱۳۶۴.
۱۴. نوذری، عزت الله. تاریخ اجتماعی ایران. انتشارات خجسته. ۱۳۸۰.
۱۵. دینوری، احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی. نشر نی. ۱۳۶۶.
۱۶. ورداسبی، ابوذر. ایران در پویه‌ی تاریخ. انتشارات قلم. ۱۳۵۷.
۱۷. افتخارزاده، محمودرضا. اسلام و ایران. انتشارات رسالت قلم. ۱۳۷۷.
۱۸. امین، احمد. ضحی الاسلام (پرتو اسلام). ترجمه‌ی عباس خلیلی. اقبال تهران. ۱۳۳۷.
۱۹. ممتحن، حسینعلی. نهضت قرمطیان. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۷۷.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۳.
۲۱. کمبریج. تاریخ اسلام. ترجمه‌ی احمد آرام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۷.
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین. بامداد اسلام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۹.
۲۳. مسعودی. ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب. ج ۲. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۰.
۲۴. ادیب، عادل. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما. ترجمه‌ی دکتر اسدالله مشیری. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۶.
۲۵. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر. تاریخ الخلفاء. مصر. الطبعة الثانیة. ۱۳۷۸ ق.
۲۶. ابن مسکویه. تجارب الامم. حقه‌ی قدیم له الدكتور ابوالقاسم امامی. الجزء الثانی. دار سروش. تهران. ۱۳۶۶.
۲۷. اجتهادی، ابوالقاسم. وضع مالی و مالیه‌ی مسلمین. انتشارات سروش. ۱۳۶۳.
۲۸. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. لب التواریخ. انتشارات بنیاد و گویا. ۱۳۶۳.
۲۹. شهیدی، سید جعفر. قیام حسین (ع). دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۵.
۳۰. اخبار الطوال دینوری. ص ۳۵۱؛ تاریخ طبری. ج ۸. ص ۳۴۱؛ تجارب الامم. ص ۱۷۴؛ الکامل ابن اثیر. ج ۶. ص ۱۴۹.
۳۱. تاریخ یعقوبی. ج ۲ ص ۲۰۹.